



Res. article

The study of Reveler Culture in the Stories of Sadegh Hedayat and Sadegh Chubak

Razia Jalili Sechegani^{*1}

M. A. in Persian Language and Literature, Kashan University, Kashan, Iran

Sayyid Muhammad Rastgofar²

Associate Professor of Persian Language and Literature, Kashan University, Kashan, Iran

Received: 06/16/2019

Accepted: 01/14/2020

Abstract

Fictional literature is a kind of literature that is usually narrative in the form of romance, story and short stories and fiction. In this type of literature, the use of creativity and imagination is superior to reality. A large part of current fiction in Iran has been formed on vulgar culture. This kind of literature formed from the constitutional period is a good example for familiarity with influential, typical characters in society, one of the most important of these characters is the reveler, which also has a great role in the stories written in this field and the society had a particular social role and it was respected by most people. In this study, the main question of which reflects the reveler culture in contemporary fiction in order to reflect the role of reveler in some of the stories of Sadegh Hedayat and Sadegh Chubak. We investigate the role of these characters in stories and the authors' effectiveness of these persons by taking into consideration the time period and social conditions that each author to the story design. The results show that not only the culture of reveler plays a significant role in contemporary storytelling, but also the way of life and the personality of reveler have played the important roles in constructing and paying for the elements of character in stories such as Dash Akel, Kaftarbaz and Antri, in which Lutish died.

Key words: Contemporary Fiction literature, Sadegh Hedayat, Sadegh Chubak, Dash Akol, Kaftar baz, Antari ke lootiaash morde bood.

1. Corresponding Author's Email:

2. Email:

jalili.raziyeh@yahoo.com

rastgoo14@yahoo.com



پژوهشنامه ادبیات داستانی، دانشگاه رازی
دوره نهم، شماره ۱، بهار ۱۳۹۹، صص ۴۱-۲۵.

فرهنگ لوطی‌گری در داستان‌های صادق هدایت و صادق چوبک

راضیه جلیلی سچه‌گانی*^۱

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه کاشان، کاشان، ایران

سید محمد راستگوفر^۲

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی، دانشگاه کاشان، کاشان، ایران

پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۲۴

دریافت: ۱۳۹۸/۳/۲۶

چکیده

ادبیات داستانی، گونه‌ای از ادبیات است که معمولاً در قالب رمان، داستان، داستان کوتاه و داستانتک روایت می‌شود. در این نوع، استفاده از خلاقیت و تخیل، بر واقعیت برتری دارد. بخش بزرگی از ادبیات داستانی معاصر در ایران، بر فرهنگ عامیانه بنیاد گرفته است. این نوع ادبیات که از دوره مشروطه شکل گرفت، نمونه مناسبی برای آشنایی با شخصیت‌های تیبیک و تأثیرگذار در جامعه است. یکی از مهم‌ترین این تیپ‌ها، لوطی‌ها هستند که هم در داستان‌هایی که در این زمینه‌ها نوشته شده است نقش پررنگی داشتند و هم در جامعه، نقش اجتماعی خاصی داشتند و مورد احترام بیشتر مردم بودند. در این پژوهش که هدف اصلی آن نمایاندن فرهنگ لوطی‌گری در داستان نویسی معاصر است، به بررسی نقش لوطی‌ها در برخی از داستان‌های صادق هدایت و صادق چوبک پرداخته‌ایم و نقش این تیپ شخصیتی را در داستان‌های مورد نظر و میزان تأثیرپذیری نویسندگان از آن‌ها را با در نظر گرفتن دوره زمانی و شرایط اجتماعی زمان نگارش داستان، بررسی کرده‌ایم. نتایج نشان می‌دهند، نه تنها فرهنگ لوطی‌گری در داستان معاصر نقش پررنگی دارد؛ که نوع زندگی و ویژگی‌های شخصیتی لوطی‌ها در ساخت و پرداخت عنصر شخصیت در داستان‌هایی چون *داش آکل*، *کفتر باز* و *عتری* که لوپیش مرده بود، بیشترین نقش را داشته است.

کلیدواژه‌ها: ادبیات داستانی معاصر، صادق هدایت، صادق چوبک، *داش آکل*، *کفتر باز*، *عتری* که لوطی‌اش مرده بود.

۱. مقدمه

ادبیات داستانی، بخشی از ادبیات را شامل می‌شود که در قالب‌های متفاوتی نظیر قصه، داستان کوتاه، داستان و رمان روایت می‌شود. این نوع ادبیات، خود به بخش‌های مختلفی تقسیم می‌شود. یکی از بخش‌های مهم ادبیات داستانی که معمولاً بیش از سایر بخش‌ها با استقبال عامه مردم روبه‌رو می‌شود، داستان‌هایی است که بر بنیاد فرهنگ عامیانه بنا شده‌اند.

این نوع ادبیات، معمولاً برگرفته از شرایط و اوضاع اجتماعی دوران نویسنده است. نویسنده با توجه به شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه، به خلق شخصیت‌هایی می‌پردازد که اغلب نقش پررنگ‌تری در جامعه و وقایع آن دارند.

یکی از مهم‌ترین دوره‌های ادبیات داستانی، مقطع معاصر است که از دوره مشروطه شروع به شکل‌گیری کرد. با آشنایی افراد جامعه؛ بخصوص روشنفکران، با ادبیات غرب و نیز با توجه به اینکه زمینه مناسبی برای سفر افراد به کشورهای توسعه یافته مهیا شده بود، کم‌کم دریچه‌های تازه‌ای به روی نویسندگان کشور گشوده شد.

چنان‌که اشاره شد، ادبیات آمیخته با فرهنگ عامیانه، از مهم‌ترین بخش‌های ادبیات داستانی معاصر است؛ در نتیجه، شخصیت‌هایی که نویسندگان برای روایت داستان‌های خود انتخاب می‌کردند، برخاسته از جامعه و تأثیرپذیری از افرادی بود که نقش مهم‌تری در جامعه ایفا می‌کردند. از مهم‌ترین این تیپ‌های شخصیتی می‌توان به لوطی‌ها و لات‌ها اشاره کرد. این افراد که در بسیاری از جریان‌های سیاسی و اجتماعی کشور حضور داشتند، بیشترین سهم را از ادبیات داستانی معاصر به خود اختصاص داده‌اند.

با توجه به اهمیت این موضوع، در این پژوهش سعی می‌شود تأثیری که این شخصیت‌ها بر صادق چوبک و صادق هدایت و در داستان‌هایی از آن‌ها دارند، بررسی شود.

۱-۱. پیشینه پژوهش

در زمینه موضوع‌های مرتبط با لوطی‌ها و فرهنگ لوطی‌گری و نیز پیشینه آن‌ها؛ یعنی فتیان و عیارها، تاکنون پژوهش‌هایی انجام شده است که برخی از آن‌ها عبارتند از:

کتاب *آیین فتوت و جوانمردی* (۱۳۸۲) اسماعیل حاکمی: در این کتاب، نویسنده به بررسی آیین فتوت و توضیح طبقات مختلف فتیان پرداخته است.

کتاب *فتوت‌نامه سلطانی* (۱۳۵۰) مولانا حسین واعظ کاشفی سبزواری: موضوع این کتاب، پیرامون شرح مراسم فتیان و طبقات مختلف آن‌ها و نیز آداب و رسوم هریک از آن‌هاست.

مقاله «آیین جوانمردی و منش‌های پهلوانی با رویکرد به شاهنامه فردوسی و فتوت‌نامه سلطانی» (۱۳۹۶) محسن مؤمن و غلامرضا تمیمی تواندشتی: در این مقاله به بررسی آیین فتوت و جوانمردی، با توجه به فتوت‌نامه سلطانی و نیز ظهور این آیین به شکل منش‌های پهلوانی در شاهنامه فردوسی، پرداخته شده است. مقاله «گذری بر تاریخ لوطی» (۲۰۱۰) ویلم فلور: مؤلف در مقاله مورد نظر، به بحث و بررسی درباره لوطی و شکل‌گیری فرهنگ لوطی‌گری از منظر تاریخی و مستند پرداخته است. مقاله «مرام و مسلک لوطیان در دوره قاجار» (۱۳۹۰) محمدرضا جوادی یگانه: مؤلف در این مقاله، به بررسی آداب و رسوم و اخلاق لوطی‌ها در دوره قاجار می‌پردازد.

مقاله «لوطی‌گری در دوره قاجار» (۱۳۹۰) نادره جلالی: در این مقاله، به بررسی سنت‌ها و آداب لوطی‌ها در دوره قاجار پرداخته شده است.

پایان‌نامه نقش جوانمردان در ادبیات نمایشی ایران براساس نظریه قهرمان مسأله‌دار (۱۳۹۵) راضیه براهیمی: مؤلف در این تحقیق، به بازنمایی فرهنگ و شخصیت لوطی‌ها در ادبیات نمایشی معاصر پرداخته و اخلاق و رفتارشان را مورد تحلیل قرار داده است.

پایان‌نامه لوطیان و لوطی‌گری در دوره قاجار (۱۳۷۵) ربابه معتقدی: این پایان‌نامه شامل بیان پیشینه تاریخی و منشأ فتوت و عیاری است و به شکل مختصر، رابطه تیان و جوانمردان را بررسی می‌کند و به توضیح و تشریح پایگاه اجتماعی لوطیان در دوره مورد نظر، نحوه معاشرت، مشاغل، تفریحات، اخلاق، عادات و شیوه‌های رفتاری آنان می‌پردازد.

علاوه بر پژوهش‌هایی که به آن‌ها اشاره شد، در کتاب‌هایی که اغلب با موضوع تهران قدیم هستند، به شکل پراکنده و گاه نیز منسجم، به برخی از ویژگی‌ها و آداب و رسوم لوطی‌ها پرداخته شده است. با بررسی‌هایی که به عمل آمد، در ارتباط با موضوع مورد نظر، تا به حال تحقیق و کار علمی مستقلی به چاپ نرسیده است و ما قصد داریم ویژگی‌ها، اندیشه، رفتار و آداب و رسوم این تیپ شخصیتی را در برخی از داستان‌های صادق هدایت و صادق چوبک که آثار درخشانی در زمینه ادبیات عامیانه دارند، بررسی کنیم.

۱-۲. اهمیت پژوهش

قشر لوطی، تأثیر بسیاری بر اوضاع اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه؛ به ویژه در دوره مشروطه داشتند؛ اما به علت برخی ویژگی‌های منفی و البته قابل توجه که گاهی باعث ساختارشکنی اجتماعی شده است، غالباً موضوع توجه به آنها و تحلیل شخصیتشان، در حاشیه بحث‌های دوران ما قرار می‌گیرد. نکته قابل توجه اینکه، پس از گذشت سال‌ها، هنوز هم ویژگی‌های مثبت این قشر، مورد توجه و تحسین افراد جامعه است و

بررسی شخصیت‌های لوطی‌منشی که در شکل‌گیری داستان‌های معاصر تأثیرگذار هستند، می‌تواند باعث آشنایی افراد جامعه با این ویژگی‌ها شود.

با توجه به نقش خاص لوطیان در زندگی اجتماعی گذشته تا دوران قاجار و بازتاب آن در ادبیات داستانی معاصر، اهمیت و ضرورت این گونه بررسی‌ها آشکار می‌شود؛ به ویژه برای اطلاع نسل امروز که خوانندگان این داستان‌ها هستند و از موضوع مورد بحث، آگاهی درستی ندارند.

۲. بحث

داستان‌نویسی نوین در ایران، تقریباً همراه با انقلاب مشروطه و دوره پس از آن آغاز شد. در بحبوحه این ماجرا، افراد به مطالعه و نوشتن، تمایل بیشتری پیدا کردند و این اتفاق را می‌توان مرهون مهاجرت گروهی از افراد جامعه به اروپا و آشنایی با فرهنگ آن دانست. این افراد، کسانی نظیر عبدالرحیم طالبوف، زین‌العابدین مراغه‌ای و... بودند. هم‌زمان با این رویدادها، دفترهای روزنامه‌ای در کشور تأسیس شدند که این ماجرا نیز عطش مردم را برای آگاهی افزایش داد. (ن.ک: کسروی، ۱۳۹۲)

با توجه به اینکه شروع داستان‌نویسی در ایران، در چنین دوره‌ای رخ داد و نویسندگان برای شخصیت‌پردازی داستان‌های خود، معمولاً به الگوبرداری از افراد جامعه روی می‌آوردند و لوطی‌ها و عیارها در آن دوران تأثیر بسزایی بر سرنوشت جامعه و وقایع مهم آن روزگار داشتند، در نتیجه با نگاهی کوتاه به موضوع داستان‌ها و رمان‌ها در آن زمان، می‌توان تأثیرپذیری نویسندگان را از این افراد به خوبی مشاهده کرد؛ زیرا داستان‌نویس‌ها غالباً تحت تأثیر شرایط اجتماعی روزگار خود قرار دارند. نکته دیگر آنکه، رمان‌های آن دوران اغلب درونمایه‌ای تاریخی-اجتماعی داشتند و این امر باعث می‌شود تأثیرپذیری بیشتر باشد.

در آن دوران، زبانی که اغلب نویسندگان از آن استفاده می‌کردند، زبان محاوره بود و شخصیت‌هایی که غالباً نقش اصلی را در داستان‌ها ایفا می‌کردند، لوطی‌ها و جاهل‌ها بودند. این زبان که امروزه جامعه آن را به زبان لوطی‌ها و داش‌مندی‌ها نزدیک می‌داند، زبان اصلی و کاربردی مردم آن‌روزها بود. با نگاهی به داستان‌ها و رمان‌های آن دوران، کمتر اثری را می‌توان یافت که از این زبان، استفاده نکرده باشد. از رمان‌نویسان آن عصر می‌توان به جعفر شهری‌باف اشاره کرد که اثر *طهران قدیم وی*، از نمونه‌های ارزنده آشنایی با فرهنگ و آداب و رسوم غالب تهران در آن دوران است. آثار شهری‌باف، از نمونه‌های برتر رمان‌هایی با فرهنگ عامه‌اند. در این رمان‌ها، حتی زنان نیز اغلب شخصیت‌های لوطی‌گونه دارند و شیوه سخن‌گفتشان نیز داش‌مشتی‌وار است. بعدها در سال (۱۳۰۰ ه.ش)، محمدعلی جمالزاده با نوشتن داستان

کوتاه‌فارسی شکر است، راه را برای نوشتن داستان‌های کوتاه در ایران هموار کرد. داستان‌هایی که از نمونه‌های برتر به کارگیری زبان محاوره و امثال و کنایات بودند.

صادق چوبک، صادق هدایت و محمدعلی جمالزاده که از نویسندگان اصلی ادبیات پس از مشروطه به شمار می‌آیند، در شیوه نگارش و شخصیت‌پردازی خود، معمولاً از مردم فرودست و کوچه‌بازاری جامعه الهام گرفتند. مثلاً هدایت در داستان *علویه خانم*، طوری به شخصیت‌پردازی علویه پرداخته است که خواننده‌های امروزی، علویه را زنی لات و لابلالی و گاه غیرقابل تصور برای نسل امروز می‌دانند؛ اما او نیز چون برخی از شخصیت‌های رمان‌های شهری‌باف، شخصیتی واقعی و ملموس در جامعه دوران خود داشت. زبانی که نویسندگان یاد شده در پیش گرفته بودند، محاوره‌ای بود و همین باعث شد که عموم مردم نیز به راحتی با داستان‌هایشان ارتباط برقرار کنند. در آن دوران، بسیاری از زن‌های لوطی‌منش، پایه‌پای مردان، برای برقراری عدالت تلاش می‌کردند. این زنان، با بی‌باکی دست به کارهایی می‌زدند که لوطی‌گری حکم می‌کرد. همان‌طور که در جمعیت مردان، لوطی و لات پایه‌پای هم در جامعه حضور دارند، این مسأله در مورد زنان نیز تا اندازه‌ای صدق می‌کند.

این تأثیرپذیری در روزگار ما نیز قابل مشاهده است؛ مثلاً با دقت در شخصیت‌پردازی آثار نویسندگانی چون رضا امیرخانی، تأثیرپذیری وی از شرایط آن دوران را به خوبی می‌توان مشاهده کرد. از آثار دیگری که از این سبک پیروی کردند، می‌توان به رمان *سروته یک کرباس*، نوشته محمدعلی جمالزاده، *قصه‌های کوچه دلخواه*، نوشته اسلام کاظمیه، *طوطی*، نوشته زکریا هاشمی، *تهران شهر بی آسمان*، نوشته امیرحسن چهلتن و... اشاره کرد. در ادبیات نمایشی ایران نیز لوطی‌ها نقش پررنگی ایفا می‌کنند؛ نمایشنامه‌هایی نظیر *پهلوان اکبر می‌میرد*، از بهرام بیضایی، *معرکه در معرکه*، نوشته داوود میرباقری، *گل و قناره* نوشته بهزاد فراهانی و...

هرچند رمان، آینه تمام‌نمای واقعیت جامعه نیست و نمی‌توان آن را بر اوضاع جامعه کاملاً منطبق ساخت؛ اما معمولاً شخصیت‌هایی که در داستان‌ها شکل می‌گیرند، تا حدود زیادی برخاسته از دیده‌ها، شنیده‌ها و خواننده‌های نویسنده‌اند. «داستان می‌تواند از امر واقع فاصله زیادی داشته باشد و در عین حال، حقیقتی را بیان کند. این شالوده کار هنری است» (کیارستمی، ۱۳۹۶: ۳۱). بر طبق همین اصل می‌توان گفت که نویسنده برای باورپذیر بودن تیپ شخصیت‌های داستان خود، ناچار است از ویژگی‌های قشری که شخصیت داستان‌ش متعلق به آن است، شناختی بیشتر کسب کند. به سادگی می‌توان به این نتیجه رسید که با گذر زمان و کمرنگ شدن حضور لوطی‌ها و داش‌مشدی‌ها در جامعه، حضور آن‌ها در داستان‌ها نیز

کمرنگ تر شده است؛ اما شیوه بیان آن‌ها در داستان‌های دوران خود به جا می‌ماند و اگر نویسنده‌ای بخواهد شخصیتی را براساس ویژگی‌های آن‌ها در داستانش به تصویر بکشد، باید به متون و داستان‌های گذشته رجوع کند. می‌توان گفت، «عطش ما برای داستان، انعکاسی است از نیاز عمیق بشر به یافتن الگوهای زندگی؛ نه صرفاً به عنوان یک عمل فکری و ذهنی؛ بلکه در قالب تجربه‌ای کاملاً شخصی و عاطفی» (مک‌کی، ۱۳۸۸: ۱۰)

۲-۱. داش آکل

۲-۱-۱. خلاصه داستان

داش آکل، یکی از لوطی‌های صاحب‌نام و جوانمرد شیراز است و به خاطر مردانگی‌ها و غیرتی که دارد، از احترام ویژه‌ای در بین مردم برخوردار است. از طرفی کاکا رستم، به عنوان یک لات، رقیب اصلی داش آکل است و با آنکه بارها ضرب‌شست او را چشیده، باز هم او را به مبارزه دعوت می‌کند. یک‌روز که داش آکل در قهوه‌خانه مشغول جرّ و بحث با کاکا رستم است، باخبر می‌شود که حاجی صمد که یکی از مالکان شیراز است، مرده و وصیت کرده که پس از مرگش، داش آکل وصی او باشد. داش آکل از زیر بار دین کسی رفتن فراری است و آزادی خود را به هر چیزی ترجیح می‌دهد؛ اما بناچار این وصیت را می‌پذیرد و مسئولیت انجام کارهای خانواده حاجی صمد را به عهده می‌گیرد. او پس از ورود به امور خانواده، شیفته مرجان، دختر حاجی صمد می‌شود؛ اما ابراز عشق به او را خلاف مردانگی می‌داند. در واقع، او از طرفی خود را مسئول آن خانواده می‌داند و از طرف دیگر، گمان می‌کند که با توجه به سن زیادش و ظاهر و شخصیتی که دارد، نمی‌تواند با مرجان ازدواج کند. داش آکل گرفتار عشق، کم‌کم از معرکه‌گیری و عیاشی فاصله می‌گیرد و تمام وقتش را صرف خانواده حاجی صمد می‌کند. او که حرف دلش را به هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید، طوطی‌ای می‌خرد و با او سخن می‌گوید. پس از هفت سال، خواستگاری که سنش از داش آکل هم بیشتر است، برای مرجان پیدا می‌شود. داش آکل با ازدواج آنها موافقت می‌کند و باقی کارها را به پسر حاجی صمد که دیگر بزرگ شده بود می‌سپارد. در شب عروسی مرجان، داش آکل که حال خوبی ندارد، شروع به قدم زدن در خیابان می‌کند و پس از خوردن مشروب، با کاکا رستم روبرو می‌شود. کاکا رستم که از سال‌ها پیش کینه داش آکل را در دل دارد، وقتی رنجوری او را می‌بیند، شروع به رجزخوانی کرده و به نامردی با قمه به او ضربه می‌زند. فردای آن روز که پسر حاجی صمد به بالین داش آکل می‌آید، داش آکل طوطی خود را به او سپرده و سپس جان می‌دهد. وقتی مرجان طوطی را جلوی خود می‌گذارد، متوجه می‌شود که طوطی با صدای مردانه‌ای تکرار می‌کند: «مرجان.. تو مرا کشتی... به کی

بگویم... مرجان... عشق تو... مرا کشت.» (هدایت، ۱۳۳۶: ۵۲)

۲-۱-۲. بازتاب لوطی‌گری در *دانش آکل*

۲-۱-۱-۲. رجز خوانی

یکی از ویژگی‌های اصلی لوطی‌ها، معرکه‌گیری و رجز خواندن است. آن‌ها در هر شرایطی سعی دارند خود را از لوطی‌های هم‌نسلشان، برتر و بالاتر بدانند و به این شیوه از دیگران زهر چشم بگیرند. معرکه و رجز خوانی لوطی‌ها، اغلب شب‌هنگام است. در واقع آن‌ها پس از مستی، به عربده کشی و حریف‌طلبیدن روی می‌آورند. در همین معرکه‌ها و دعواهایی که بین لوطی‌ها راه می‌افتد، معمولاً لوطی برتر مشخص می‌شود و از نظر احترام، در موقعیت بهتری نسبت به باقی لوطی‌ها قرار می‌گیرد: «کاکارستم از ما بین دندان‌هایش گفت: آروای شکمشان، آن‌هایی که قق‌پی پا می‌شند، آگه لولوطی هسند، امشب می‌آیند؛ دست و په‌په پنجه نرم می‌ک کنند!» (هدایت، ۱۳۳۶: ۳۹)

۲-۲-۱-۲. عرق خوری

عرق خوری از عادات اصلی لوطی‌ها بود. آن‌ها معمولاً پاتوقی را برای مستی‌های شبانه خود داشتند. «در بین لوطی‌های شیراز، مستی و عربده کشی رایج بوده؛ اما ظاهراً این اعمال در بین لوطی‌های اصفهان چندان معمول نبوده است. شاید دلیل آن این بوده که لوطی‌های شیراز، دسترسی بیشتری به مشروبات الکلی - که شیراز یکی از مناطق تولیدکننده آن بود - داشتند و از سویی ظاهراً در آن‌جا علما و شبکه‌های مساجد هم چندان قدرتمند نبوده‌اند» (مارتین، ۱۳۹۰: ۱۵۲). در واقع یکی از عوامل اصلی این معرکه‌گیری‌ها همین مستی بود که باعث می‌شد، لوطی‌ها و لات‌ها از حال خود خارج شده و بدون در نظر گرفتن مکان و زمان، به عربده کشی بپردازند و نکته دیگر آنکه، این مستی باعث می‌شد موقع دعوا، درد کتک خوردن را کمتر حس کنند.

در عرق خوری، گاه آدابی ویژه نیز داشتند؛ مثلاً افتخار عرق خورها این است که عرقشان را بدون مزه بخورند. «لوطی‌ها و داش مشدی‌ها جهت نشان دادن لوطی‌گری خود، مزه عرقشان آن بود که انگشت به خاک زمین یا کف میخانه زده، به زبان می‌کشیدند» (شهری، ۱۳۷۸: ۵۴۳) و ضرب‌المثل «مزه لوطی، خاک است» از این ماجرا نشأت می‌گیرد:

«داش آکل انگشتش را زد زیر در نمکدانی که در طاقچه حیاط بود و در دهنش گذاشت. ملا اسحاق جلو آمد؛ روی دوش داش آکل زد و سرزبانی گفت: مزه لوطی، خاک است» (هدایت، ۱۳۳۶: ۵۲).

«داش آکل در شهر، مثل گاو پیشانی سفید سرشناس بود و هیچ لوطی پیدا نمی‌شد که ضرب‌شستش را نچشیده باشد. هر شب وقتی که توی خانه ملا اسحاق یهودی، یک بطر عرق دو آتسه را سر می‌کشید و دم

محلّه سردزک می‌ایستاد، کاکارستم که سهل بود؛ اگر جدش هم می‌آمد، لنگ می‌انداخت.» (همان: ۳۹)

۲-۱-۳. عربده کشی

لات‌های عربده‌کش نیز اغلب شب‌ها معرکه می‌گرفتند و حریف می‌طلبیدند؛ اما در مقابل لوطی‌های محلّه، جرأت عرض اندام را به خود نمی‌دادند که یکی از دلایل آن، احترام قائل بودن برای لوطی‌های صاحب‌نام و دلیل دیگر ترسی بود که از این افراد داشتند در نتیجه آن‌ها معمولاً این کار را برای ترساندن اهل محل انجام می‌دادند؛ تا کسی جرأت بی‌احترامی و اطاعت نکردن از آن‌ها را نداشته باشد:

«چند شب پیش کاکارستم، میدان را خالی دیده بود و گرد و خاک می‌کرد. داش آکل مثل اجل معلّق سر رسید و یک مشت متلک بارش کرده، به او گفته بود: کاکا، مردت خانه نیست. معلوم می‌شه که یک بسته فور بیشتر کشیدی؛ خوب شنگولت کرده. می‌دانی چیه؟ این بی‌غیرت بازی‌ها، این دون بازی‌ها را کنار بگذار. خودت را زده‌ای به لاتی؛ خجالت هم نمی‌کشی؟ این هم یک جور گدایی است که پیشه خودت کرده‌ای. هر شب خدا جلو راه مردم را می‌گیری؟ به پوریای ولی قسم، اگر دو مرتبه بد مستی کردی، سیلت را دود می‌دهم. با برگه همین قمه، دو نیمت می‌کنم» (هدایت، ۱۳۳۶: ۳۹).

۲-۱-۴. غیرت و ناموس‌پرستی

همانطور که اشاره شد، یکی از رسوم لوطی‌ها و لات‌ها این است که با لوطی‌های سرشناس درگیر شوند تا بتوانند در بین عوام، شهرتی برای خود دست و پا کنند. با این حال، لوطی‌هایی که از گروه لات‌ها و جاهل‌ها جدا هستند، هیچ‌گاه با این معرکه‌ها، برای زن‌ها دردسری ایجاد نمی‌کنند. آن‌ها نسبت به زن‌ها غیرت بالایی دارند. در واقع با همه آشوب‌ها و معرکه‌هایی که این افراد به راه می‌انداختند و خیلی وقت‌ها برای مردم عادی مزاحمت ایجاد می‌کردند، «غیرت و لوطی‌گری و مردانگی از دیگر صفات حمیده آن‌ها به حساب می‌آمد که ناپاک‌ترین آن‌ها در امانت و نوامیس دیگران تعصّب و ورزیده، حتی خیال خیانت در سر نمی‌پروراندند؛ تا آن‌جا که مردم، زن و بچه و مال و دارایی خویش را در سفرها و وصیت‌ها به دست آن‌ها - اگرچه از جمله اراذل‌شان باشد - سپرده، آسوده‌ترین خیالات را برای خویش فراهم می‌ساختند» (شهری، ۱۳۷۱: ۴۰۲). این نکته باعث می‌شد، در محلّه‌ای که یک لوطی صاحب‌نام خانه داشت، حتی زنان نیز در شب با خیال راحت تردد کنند. در واقع با وجود بی‌بندوباری که گاه از لوطی‌ها سر می‌زد، آن‌ها ناموس محلّه‌شان را ناموس خود می‌دانستند و نسبت به آن‌ها نیز از خود غیرت نشان می‌دادند:

«داش آکل را همه اهل شیراز دوست داشتند. او در همان حال که محلّه سردزک را قرق می‌کرد، کاری به کار زن‌ها و بچه‌ها نداشت؛ بلکه بر عکس، با مردم به مهربانی رفتار می‌کرد و اگر اجل برگشته‌ای با زنی شوخی می‌کرد، یا به کسی زور می‌گفت، دیگر جان سلامت از دست داش آکل به در نمی‌برد. اغلب دیده

می‌شد که داش آکل از مردم دستگیری می‌کرد؛ بخشش می‌نمود و اگر دنگش می‌گرفت، بار مردم را به خانه‌شان می‌رسانید. ولی بالای دست خودش، چشم نداشت کس دیگر را ببیند؛ آن‌هم کاکا رستم که روزی سه مثقال تریاک می‌کشید و هزار جور بامبول می‌زد» (هدایت، ۱۳۳۶: ۴۰).

۲-۱-۲. تیپ مشابه

ظاهر اغلب لوطی‌ها به هم شباهت دارند. لوطی‌ها معمولاً دارای قیافه‌ای خشن، سیبیل کلفت و هیکلی چهارشانه بودند. «سیبیل خان‌ها، حاکمان، فرآش‌باشی‌ها، مشدی‌ها، لوطی‌باشی‌ها، امنیه‌ها، راهزنان و یاغیان، به صورت دو دسته جارو چزه (خار مخصوص) بود که از دو طرف بینی‌شان کشیده شده، گاهی سرازیر و گاهی سربالا می‌کردند که به این سیبیل‌ها، سیبیل فرآشی می‌گفتند... سیبیل داش مشدی‌ها، کهنه ورزشکارها و پهلوانان زورخانه، تمام پشت لب تا چاک دهن گرفته می‌شد و اندکی از سیبیل به طرف پایین و روی لب بالا آویخته می‌شد... سیبیل جوجه‌مشدی‌ها که نازک‌تر از سیبیل داش مشدی‌ها به چشم می‌آمد و نوک آن‌ها تیز و تابیده بود... سیبیل فکلی و قرتی‌ها به اسم قیطانی نامیده می‌شد و نازک و باریک بود.» (ن.ک: شهری، ۱۳۷۶: ۱۲۳-۱۲۵) شرحی که هدایت از ظاهر داش آکل به دست می‌دهد، تا حد زیادی، شرح ظاهری لوطی‌وار است:

«داش آکل مردی سی و پنج ساله، تنومند؛ ولی بدسیما بود. هر کس دفعه اول او را می‌دید، قیافه‌اش توی ذوق می‌زد؛ اما اگر یک مجلس پای صحبت او می‌نشستند؛ یا حکایت‌هایی که از دوره زندگی او ورد زبان‌ها بود می‌شنیدند، آدم را شیفته او می‌کرد. هرگاه زخم‌های چپ اندر راست قمه که به صورت او خورده بود ندیده می‌گرفتند، داش آکل قیافه نجیب و گیرنده‌ای داشت: چشم‌های میشی، ابروهای سیاه پر پشت، گونه‌های فراخ، بینی باریک باریش و سیبیل سیاه. ولی زخم‌ها کار او را خراب کرده بود. روی گونه‌ها و پیشانی او جای زخم قداره بود که بدجوش خورده بود و گوشت سرخ از لای شیارهای صورتش برق می‌زد و از همه بدتر، یکی از آن‌ها کنار چشم چپش را پایین کشیده بود» (هدایت، ۱۳۳۶: ۴۴).

۲-۱-۲. بی‌توجهی به ثروت

لوطی‌ها اغلب ارزشی برای پول و ثروت قائل نبودند. آن‌ها دم را غنیمت دانسته، برای خوش‌گذرانی‌ها و لذت‌هایشان، به راحتی ثروتشان را به باد می‌دادند. لوطی‌های واقعی نیز، معمولاً بخش زیادی از ثروت خود را برای نیازمندان خرج می‌کردند و این را از آداب جوانمردی می‌دانستند:

«پدر او یکی از ملاکین بزرگ فارس بود. زمانی که مُرد، همه دارایی او به پسر یکی یکدانه‌اش رسید؛ ولی داش آکل پشت گوش فراخ و گشادباز بود؛ به پول و مال دنیا، ارزشی نمی‌گذاشت. زندگیش را به

مردانگی و آزادی و بخشش و بزرگ‌منشی می‌گذرانید. هیچ دلبستگی دیگری در زندگانش نداشت و همه دارایی خودش را به مردم نदार و تنگدست بذل و بخشش می‌کرد؛ یا عرق دو آتشفشان می‌نوشید و سر چهار راه‌ها نعره می‌کشید و یا در مجالس بزم، با یک دسته از دوستان که انگل او شده بودند، صرف می‌کرد» (ن.ک: هدایت، ۱۳۳۶: ۴۴-۴۵)

۲-۱-۲. پرهیز از ازدواج

آن‌ها معمولاً از ازدواج فراری بودند و زیر بار تشکیل خانواده نمی‌رفتند؛ زیرا گمان می‌کردند که وقتی گرفتار خانواده شوند، آزادی خود را از دست می‌دهند: «چیزی که شگفت‌آور به نظر می‌آمد اینک، تاکنون موضوع عشق و عاشقی در زندگی او رخنه نکرده بود. چند بار هم که رفقا زیر پایش نشستند و مجالس محرمانه فراهم آورده بودند، او همیشه کناره گرفته بود» (ن.ک: هدایت، ۱۳۳۶: ۴۵)

«اگر داش آکل خواستگاری مرجان را می‌کرد، البته مادرش مرجان را به روی دست به او می‌داد؛ ولی از طرف دیگر، او نمی‌خواست که پای بند زن و بچه بشود. می‌خواست آزاد باشد؛ همان طوری که بار آمده بود. به علاوه پیش خودش گمان می‌کرد، هرگاه دختری که به او سپرده شده به زنی بگیرد، نمک به حرامی خواهد بود» (ن.ک: هدایت، ۱۳۳۶: ۴۶-۴۷)

۲-۱-۲. پرهیز از شبانه

لوطی‌ها اغلب شب‌ها در کوچه‌ها پرسه می‌زدند؛ یا به خوش‌گذرانی می‌پرداختند. لوطی‌هایی که بیکار بودند، روزها را استراحت می‌کردند و شب‌ها زندگی را از سر می‌گرفتند. این نوع زندگی باعث شد که ضرب‌المثل (لوطی، لوطی را شب‌تار می‌شناسه)، در میانشان رواج پیدا کند که به معنی این است که: «مردان یکدیگر را در شرایط سخت باز شناسند.» (شاملو، ۱۳۸۱: ۵۳)

«ناگهان سایه تاریکی نمایان شد که از دور به سوی او می‌آمد و همین که نزدیک شد، گفت: «لولولوطی

لوطی را شه‌شب‌تار می‌شناسه» (هدایت، ۱۳۳۶: ۵۲)

۲-۲. کفترباز

۲-۱-۲. خلاصه داستان

داستان، درباره دایی شکری، یکی از لوطی‌های کفترباز شیراز است. دایی شکری، لوطی جوانمردی است؛ اما در راه کفتربازی، از هیچ کاری برای پیروز شدن و صاحب‌نام بودن دریغ نمی‌کند. او در کفتربازی، رقیبی به نام دایی رحمان دارد که سال‌ها قبل، دایی شکری یکی از کفتربازهای او را دزدیده بود و دایی رحمان هنوز کینه آن را در دل داشت. آن‌ها مدام بر سر این ماجرا بگومگو داشتند؛ تا آنکه یک‌روز دعوای مفصلی در قهوه‌خانه به راه انداختند. وقتی دایی شکری به خانه برگشت، مادرش در حالی که بر زخم‌هایش

مرهم می‌گذاشت، دربارهٔ آینده و ازدواج او صحبت می‌کرد و دایی شکری زیر بار نمی‌رفت؛ اما وقتی برای پر دادن کبوترهایش بر بالای بام رفت، نگاهش از پنجرهٔ خانه‌ای به زنی افتاد و شیفتهٔ او شد و کبوترها و مادرش را از یاد برد.

۲-۲-۲. بازتاب لوطی‌گری در کفترباز

۲-۲-۲-۱. قهوه‌خانه، پاتوق لوطیان

قهوه‌خانه، به عنوان پاتوقی برای تفریح و تجمع اصناف مختلف مردم، پدیده‌ای است که از زمان صفویان، پیدایی و رواج یافته است؛ به گونه‌ای که «در عهد شاه عباس، در بیشتر شهرهای بزرگ ایران، مخصوصاً در قزوین و اصفهان، قهوه‌خانه‌های متعدد دایر بود» (راوندی، ۱۳۶۸: ۲۳۵). قهوه‌خانه‌ها معمولاً در ناحیهٔ بازار، سرگذرها و مکان‌هایی که رفت و آمد مردم در آن‌جا بیشتر بود، شکل می‌گرفتند. بیشتر بازاری‌ها پس از کار، برای رفع خستگی به این مکان‌ها مراجعه می‌کردند؛ زیرا در آن زمان، اجرای نمایش، نقالی و عتربازی در قهوه‌خانه‌ها رواج داشت. بسیاری از دست‌فروشان نیز در ساعات نزدیک به ظهر و دم غروب که می‌دانستند افراد زیادی به قهوه‌خانه‌ها مراجعه می‌کنند، بساط خود را به آن‌جا آورده و کاسی راه می‌انداختند. علاوه بر این افراد، این مکان یکی از پاتوق‌های اصلی لوطی‌ها و داش‌مشدی‌ها و مکان ثابت لات‌ها و اوباش بود:

«قهوه‌خانه (تل عاشقان) زیر چنارهای تناور سنگی سایه و دود کباب و چپق و تریاک و قلیان و زمزمهٔ برهم خوردن استکان و نعلبکی و فریادهای پر جنب و جوش؛ تریاکی! کبابی! قهوه چمی!، ظهر پرمشتری و بیا برویی را می‌گذرانند. چتر برگ‌های پرپشت چنارهای کهن، نور سگه‌هایی را که خورشید بر زمین افشاندۀ بود، بلعیده بودند و سایهٔ فلفل نمکی مرطوب و خنکی، کنار جوی‌ها و تو بنگاه‌ها و خرنده‌های باغ قهوه‌خانه خوابیده بود. داش‌ها و لوطی‌ها و دایی‌های محلات، در شازده و لب‌آب و دروازه سعدی و شاه داعی الله، گله به گله رو گلیم‌ها و حصیرها لم‌داده بودند و برای خودشان می‌گفتند و می‌خندیدند و می‌خوردند و دود می‌کشیدند. دایی شکری هم با چند تا از دوستان شاطر و خمیرگیرش رو حصیری، کنار جوی آب روان نشسته بودند و چای می‌خوردند و با هم حرف می‌زدند» (چوبک، ۱۳۸۳: ۱۸۵).

۲-۲-۲-۲. کفتربازی

از سرگرمی‌های مهمی که لوطی‌ها معمولاً به آن می‌پرداختند و بر سر آن شرط می‌بستند، کفتربازی بود. این کفتربازان که به آن‌ها «نقش‌باز» یا «عشق‌باز» نیز گفته می‌شد، نسبت به کبوترهای خود، تعصب و غیرتی عجیب داشتند؛ چنان‌که اگر کفتربازی یکی از کفتربازان آن‌ها را می‌گرفت و پرهایش را قیچی می‌کرد، هر کاری برای شکست دادن او می‌کردند؛ زیرا این اتفاق را یک باخت بزرگ می‌دانستند. برخی از انواع

نام گذاری‌ها بر اساس شکل و رنگ کبوترها عبارت بودند از: تخته‌ای، دم سفید، طوقی، پشت‌دار، شازده، کله‌دار، پلنگ، خال قرمز، گردن‌برنجی، لک‌دوش، هما، تودم‌دار و... (ن. ک معیرالممالک، ۱۳۶۱: ۲۹۵-۲۹۶)

کفتربازی در میان لات‌ها و جاهل‌ها بیش از لوطی‌ها رواج داشت. لوطی‌ها اغلب این کار را دون شأن خود می‌دانستند و از آن سر باز می‌زدند:

«دایی شکری از آن نقش‌بازان ماهری بود که در شهر شیراز تا نداشت. یک تیپ کبوترهای معیّری و چتری و همدانی و یاهو و رسمی تو خانه داشت. رسمی‌های او را هیچ کس نداشت. از خال قرمز و خال زرد و پلنگ و قلمکار گرفته، تا اقسام طوقی و سرنج و یک کت و تودم‌دار و ابلق و شازده گل‌س و شازده زرد و سوش پا، تو دستگاهش به هم می‌رسید. راست بود که نقش‌بازان دیگر شیراز، لوطی‌گری و پیشکسوتیش را در کبوتربازی و داش مشدی‌گری قبول داشتند؛ اما حریفان او حرص و حسدش را می‌خوردند؛ برای اینکه دویست تا قیچی و چهارصد تا سر پر داشت و این، خیلی کبوتر بود» (چوبک، ۱۳۸۳: ۱۸۵).

۲-۲-۳. جوانمردی لوطیان

لوطی‌ها اغلب رفتارهایی هم‌چون پهلوان‌ها و جوانمردان دارند. این افراد بسیار دست‌ودلباز هستند و برای مال دنیا، ارزش زیادی قائل نیستند. در مقابل این افراد، لات‌ها و پنطی‌ها هستند که از هر فرصتی برای ناجوانمردی استفاده می‌کنند. در قسمت زیر، چوبک به خوبی این تقابل ویژگی‌ها را به نمایش می‌گذارد:

«دایی رحمان حریف دایی شکری بود و در عالم کبوتربازی، خیلی تورو هم ایستاده بودند و به صورت همدیگر چنگ زده بودند. همیشه میان این دو، شکر آب بود و آشتی آن‌ها را کسی ندیده بود. دایی شکری رفیق‌باز و جوانمرد و دست‌ودلباز و لوطی بود و دایی رحمان، گرفته و اخمو و بامبول زن و چاچول باز و نالوطی» (چوبک، ۱۳۸۳: ۱۸۶).

۲-۲-۴. ارزش‌مایه‌های لوطیان

بعضی چیزها برای لوطی‌ها ارزش و اعتبار است و این بستگی دارد که در چه صنف و گروهی باشند. مثلاً در گروه کفتربازها، اینکه چه کسی کفترهای بیشتری دارد، ارزش است و برای این مزیت هم به رقابت می‌پردازند. آن‌ها در جریان این رقابت، از هیچ کاری دریغ نمی‌کنند؛ به طوری که گاه کفترهای رقیبشان را می‌زدند و یا حتی دست به بی‌آبرو کردن طرف مقابلشان می‌زنند:

«شکری قلّاجی به چیق چوب نقره‌اش زد و با لحن گزنده‌ای گفت: اونایی که واسه سرو دس زنا‌ی بد محله مُردسون حنا می‌ساین، حق کفتربازی ندارند. از این گذشته، هر کی ییه خو خه مُفلق داشت که با هزار تا شافوت و دسک، تنگ بوم پیرونه، بهتره بره همون حناسابی خودشو بکنه تا کفتربازی. من زیرش نمی‌زنم.

اون سال و زمونه‌ای که کفتر دونه‌ای ده شاهی بود، من ده تومن می‌دادم واسم کفتر بدزن. معلومه که وختی تو کله مردم یه دونه دُر گال پیدا نشه، کفتراشون میرن دَدَر که یه آب و دونی گیرشون بیاد و گشنه نمونن... تو چقده خوب بود که عوض این چسناله‌ها می‌رفتی کنج خونت؛ پهلو لچک به سر می‌نشستی تا قصه بی‌بی گوزک واست تعریف کنه. تورو چه کار به کفتر پرونی؟ تو حالا باید بری گردوبازی. تو هنوز دهنِت بو شیر می‌ده» (چوبک، ۱۳۸۳: ۱۸۶-۱۸۷).

«ته دلش خوش بود که دایی رحمان فهمیده بود که او قلمکارش را زده بود. یک سر و گردن رشد کرده بود و ذوق می‌کرد. دیگر موضوع دزدی نبود. موضوع شتیلی بود و سر کیسه بود و باج سیل و گردن کلفتی بود که؛ بله چشمت هفتا که لم کارمو از تو بیشتر بلدم. می‌تونسم؛ زدم و بردم و بازم اگه دسم بیوفته، می‌برم. مفت چنگم. تو هم اگه می‌تونی بیر» (چوبک، ۱۳۸۳: ۱۸۸).

۲-۲-۵. ریاست‌طلبی، غرور و آزادی

لوطی‌ها از تن دادن به خیلی از شغل‌ها عار داشتند. آن‌ها دلشان می‌خواست در هر کاری، خودشان رئیس باشند و از کسی دستور نگیرند؛ حتی اگر آن کس، مشتری باشد. این ویژگی گاه از وارستگی و گاه نیز از سرکشی آن‌ها نشأت می‌گرفت: «از این گذشته، تازه می‌خوای ما رو به نخودچی کشمش فروشی واداری. شاطری و خمیرگیری کار مرداس. ما اهل کاسی کجا بودیم که هرروز از مردم هزارتا لغز بشنیم؟» (چوبک، ۱۳۸۳: ۱۹۲).

۲-۲-۶. پرهیز از ازدواج

لوطی‌ها از ازدواج فراری بودند و تنهایی، آزادی و لاابالی‌گری را به زیر بار ازدواج رفتن، ترجیح می‌دادند: «شکری خنده‌ای کرد و گفت: نه. قربون او لچکت برم؛ یه نه می‌گم و نه ماه بدل نمی‌کشم. من اصلاً اهل این حرفا نیستم که پیام واسه خودم دردسر دُرُس کنم. می‌خوای همین یه ذره آبرویی هم که میون داییای محل داریم، پاک بریزه بره پی کارش؟ می‌خوای فردا بر بچه‌های دروازه سعدی و زیر بازارچه فیل، به پر و پای زنون نگاه کنن و واسش دسک و شافوت بزنین؟ بذار ننه جون زندگیمو بکنم و حواسم سرجاش باشه. من حالا یه الف آدمم؛ زیر سنگم شده، رزق و روزیمو بیرون می‌کشم. فردا که زن گرفتم و یه جوخه کور و کچل دورم ریخت، برم دسامو پیش کدوم ناکس دراز کنم و نون زن و بچه رو راه بندازم؟ این کار واسه لوطی افته» (چوبک، ۱۳۸۳: ۱۹۲).

۲-۳. عنتری که لوطی‌اش مرده بود

۲-۳-۱. خلاصه داستان

این داستان کوتاه، حکایت میمونی به نام «مخمل» است که به همراه صاحب خود که «لوطی جهان» نام دارد،

برای معرکه گیری به جاهای مختلف سفر می کند. در یکی از این سفرها، هنگامی که لوطی برای استراحت و تریاک کشیدن، توقف می کند و به خواب می رود، در خواب می میرد و پس از آن مخمل که همیشه در اسارت این لوطی بود، آزاد می شود؛ اما چون به آزادی عادت ندارد، دوباره به همان غل و زنجیر بازمی گردد و گرفتار صاحبان دیگری می شود. اگرچه داستان انتری که لوطی اش مرده بود، یک داستان نمادین است، معرکه گیری و توضیح اصول آن، بخش مهمی از داستان را تشکیل می دهد.

۲-۳-۲. لوطی گری

۱-۲-۳-۲. مصرف چرس و بنگ

لوطی های معرکه گیر و عنتری، برای آنکه بتوانند برنامه بهتری اجرا کنند، قبل از معرکه گیری، چرس و بنگ می کشیدند؛ در نتیجه، آلات این کار را در هر حالی با خود داشتند:

«جلوش روی زمین، کشکولش بود؛ چپش بود؛ وافورش بود؛ توبره اش بود؛ کیسه توتونش بود؛ قوطی چرسش بود و چند حبّ زغال وارفته خاکستر شده هم جلوش ولو بود» (چوبک، ۱۳۸۳: ۸۵).

«مخمل روبه رویش نشسته بود و ذرات دود را می بلعید. پره های بینش مانند شاخک سر مورچه، حسّاس و گیرنده بود؛ اما لوطی، بست های اول را برای خودش می کشید و دودش را توی ریه اش نابود می کرد و اعتنایی به مخمل نداشت. هر چند می دانست او هم مانند خودش دود می خواهد؛ اما به او محل نمی گذاشت. لوطی وقتی که خلقش تنگ بود و کیفش دیر می شد، خدا را بنده نبود. در شهر هم همین طور بود. مخمل در قهوه خانه ها و شیره کش خانه ها بیشتر از دود دیگران بهره می برد؛ تا از دودی که لوطیش بیرون می داد. در شهر، وقتی که معرکه اش می گرفت و چراغها را یکی یکی جمع کرده بود و می خواست سر مردم را شیره بمالد و جیم بشود، خماری مخمل را بهانه می کرد و با صدای مودارش به مخمل می گفت: «مخمل؛ مخمل جونم؛ خماری؛ هندی لامصّب! شیرهای مبتلا! خماری؟ غصّه نخور؛ همین حالا می برم دودت می دم سرحال میایی. اما تو قهوه خانه ها که می رسیدند، به او محل نمی گذاشت و خودش می نشست و سیر تریاکش را می کشید و بعد چند پک دود تنگ بی رمق که لعاب و شیرۀ آن توی ریه خودش مکیده شده بود، به سوی مخمل ول می داد» (چوبک، ۱۳۸۳: ۸۷).

۲-۳-۲. معرکه گیری

لوطی های معرکه گیر، معمولاً معرکه های خود را در قهوه خانه ها، کاروانسراها، میدانها و مکان هایی که جمعیت زیادی در آنجا رفت و آمد داشتند، برگزار می کردند: «در قهوه خانه ها، در میدانها، در تکیه ها، در گاراژها، در کاروانسراها، زیر بازارچه ها که لوطی بساط معرکه اش را پهن می کرد، همه جور آدم دور او و مخمل جمع می شدند و از آدمها همیشه این خاطره در دلش بود که برای آزار و انگولک کردن او بود که

دورش جمع می‌شدند. این‌ها بودند که سنگ و میوه گندیده و چوب و استخوان و کفش پاره و پوست انار و سرگین و آهن پاره به سوی او می‌انداختند» (چوبک، ۱۳۸۳: ۸۹)

۲-۳-۳. دستورات عنتر باز به عنترش

تصوّراتی که در این قسمت، از ذهن میمون می‌گذرد، دستورهایی است که معمولاً لوطی عنتری، به میمونش می‌دهد و با این حرف‌ها، مجلسش را گرم می‌کند: «از جایش پا شد و رفت پیش لوطیش و خیلی نزدیک به او نشست. صورت لوطیش به او هیچ نمی‌گفت: نمی‌گفت برو؛ نمی‌گفت بنشین؛ نمی‌گفت چپق چاق کن؛ نمی‌گفت لنگ دور سرت بیچ؛ نمی‌گفت شمع شو؛ نمی‌گفت جای دوست و دشمن کجاست؛ نمی‌گفت چشم‌ها تو ببند؛ نمی‌گفت بارک الله شمشیری؛ درس بگیر شمشیری؛ نمی‌گفت سوار سوار او مده؛ چابک سوار او مده؛ نمی‌گفت آی حلوا حلوا، داغ و شیرینه حلوا؛ به او هیچ نمی‌گفت» (چوبک، ۱۳۸۳: ۹۳).

نتیجه‌گیری

از پژوهش انجام شده این نتیجه به دست می‌آید که اولاً لوطی‌ها چون از نظر اخلاق، رفتار، شغل و حتی زبان، خصایص ویژه‌ای داشتند، به همین دلیل نه تنها در رویدادهای سیاسی - اجتماعی نقش داشتند، که چه بسا الگو و سرمشق دیگران نیز می‌شدند؛ همان‌گونه که با برخی از هنرها، مشاغل و بازی‌ها؛ مانند موسیقی، نمایش، کفتربازی و... پیوند نزدیک داشتند. همین شخصیت خاص و ویژگی‌های تپیک لوطیان، داستان‌نویسان را که یکی از عناصر اصلی داستان آنان، شخصیت است؛ به‌ویژه شخصیت‌های تپیک، به خود جلب نمود تا از شخصیت آن‌ها الگوبرداری کرده و قهرمان داستان‌های خود را از میان این جماعت برگزینند و با توجه به رفتارهای لوطیانه و خاص آن‌ها، داستان خویش را طراحی کنند؛ چنان‌که صادق هدایت در داستان *دش آکل* و صادق چوبک در داستان‌های *عنتری که لوطی‌اش مرده بود* و *کفترباز*، از این الگو پیروی کردند.

مقایسه این سه داستان نشان می‌دهد که در هر یک از آن‌ها، کدام یک از ویژگی‌های لوطی‌ها بیشتر مورد توجه بوده و در ساخت و پرداخت داستان به کار آمده است. مثلاً در داستان *دش آکل*، بیشتر ویژگی‌های معرکه‌گیری، رجزخوانی، عرق‌خوری، تجرد، جوانمردی، غیرت و ناموس‌پرستی، پرسه‌شبان، بی‌توجهی به پول و ثروت نمود دارد. در داستان *کفترباز*، کفتربازی و مسایل مربوط بدان، قهوه‌خانه را پاتوق کردن، ریاست طلبی، غرور و آزادگی و نیز تجرد بیشتر مشاهده می‌شود. در داستان *عنتری که لوطیش مرده بود* نیز، به دلیل محدود بودن موضوع، تنها برخی از ویژگی‌های لوطی‌های *عنتر باز*؛ مانند معرکه‌گیری، مصرف

چرس و بنگ و گفتارهای دستورگونه ویژه و معنی دار عنصر باز با عنترش، بازتاب یافته است. برخی از ویژگی‌ها نیز مانند معرکه گیری، توجه به مکان‌هایی چون قهوه‌خانه، تجرد و پرهیز از ازدواج، بی‌توجهی به پول و ثروت و نیز دست‌ودلباز بودن، در هر سه داستان و یا دست کم در دو داستان اول، مورد توجه بوده است.

کتابنامه

براهیمی، راضیه (۱۳۹۵)، نقش جوانمردان در ادبیات نمایشی ایران براساس نظریه قهرمان مسأله‌دار، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما: شایان سرشت، بیرجند: دانشگاه بیرجند.

جلالی، نادره (۱۳۹۰)، «لوطی‌گری در دوره قاجار»، پیام بهارستان، دوره ۲، شماره ۱۱، صص ۱۳۱-۱۵۸.
جوادی یگانه، محمدرضا (۱۳۹۰)، «مرام و مسلک لوطیان در دوره قاجار» جامعه پژوهی فرهنگی، دوره ۲، شماره ۲، صص ۷۷-۹۹.

چوبک، صادق (۱۳۸۳)، عنتری که لوطی‌اش مرده بود، تهران: نگاه.

حاکمی، اسماعیل (۱۳۸۲)، آیین فتوت و جوانمردی، تهران: اساطیر.

راوندی، مرتضی (۱۳۶۸)، تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۷، چاپ دوم، تهران: مؤلف.

شاملو، احمد (۱۳۸۱)، کتاب کوچه، حرف ت، دفتر اول، چاپ دوم، تهران: مازیار.

شهری‌باف، جعفر (۱۳۷۱)، طهران قدیم، جلد ۲، تهران: معین.

----- (۱۳۷۶)، طهران قدیم، جلد ۴، چاپ دوم، تهران: معین.

----- (۱۳۷۸)، قند و نمک، تهران: معین.

فلور، ویلم (۲۰۱۰)، «گذری بر تاریخ لوطی» پیام بهارستان، مترجم: نرگس صالح‌نژاد، دوره ۲، شماره ۲۲، صص ۲۱۴-۲۱۹.

کاشفی سبزواری، ملاحسین واعظ (۱۳۵۰)، فتوت‌نامه سلطانی، به اهتمام محمدجعفر محجوب، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

کسروی، احمدی (۱۳۹۲)، تاریخ مشروطه ایران، چاپ هفتم، تهران: نگاه.

کرونین، پال (۱۳۹۶)، سرکلاس باکیارستمی، ترجمه سهراب مهدی، چاپ چهارم، تهران: نظر.

معتقدی، ربابه (۱۳۷۵)، لوطیان و لوطی‌گری در دوره قاجار، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما: علی اصغر مصدق، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.

معیرالممالک، دوستعلی (۱۳۶۱)، رجال عصر ناصری، تهران: تاریخ ایران.

مک کی، رابرت (۱۳۸۸)، داستان (ساختار، سبک و اصول فیلم‌نامه‌نویسی)، ترجمه: محمد گذرآبادی، چاپ چهارم،

تهران: هرمس.

- ملکی، حسین (۱۳۷۰)، تهران در گذرگاه تاریخ ایران، تهران: اشاره.
- مؤمن، محسن و غلامرضا تمیمی تواندشتی (۱۳۹۶)، «آیین جوانمردی و منش‌های پهلوانی با رویکرد به شاهنامه فردوسی و فتوت‌نامه سلطانی»، دومین کنگره بین‌المللی علوم انسانی، مطالعات فرهنگی، تهران: مرکز توانمندسازی مهارت‌های فرهنگی و اجتماعی جامعه.
- ونس، مارتین (۱۳۹۰)، عهد قاجار، ترجمه: حسن زنگنه، تهران: ماهی.
- هدایت، صادق (۱۳۳۶ب)، داش آکل، تهران: جاویدان.